

## خاطره مقامات سیاسی

## و نظامی در دیدار با امام (ره)

یک روز قرار بود تمام اعضای هیات دولت موقت به دیدار امام بیایند. آن روزها شهید مطهری ریاست شورای انقلاب را به عهده داشت و قرار بود ایشان هم در آن جلسه حضور داشته باشد. وقتی اعضای دولت آمدند، آقای مطهری به همراه آنها نبود و برای دیدن استادش آیتا... طباطبایی به منزل ایشان رفته بود. همیشه شهید مطهری ۱۵ دقیقه قبل از حضور امام در جلسه، خودشان را به منزل امام می‌رساندند.

آقای صانعی به من گفتند: آقا رضا وقتی هیات دولت به دیدار امام آمدند، دیگر کسی را به منزل راه نده. گفتم: اگر فردی با شما کار داشت و می‌خواست شما را ببیند، چه کنم؟ آقای صانعی گفت: بگو صانعی مرده است! اگر هم از کسی رودریاستی داری، به من بگو تا خودم جلوی در بایستم. گفتم: چشم. وقتی هیات دولت آمدند و در اتاق منتظر ورود امام شدند، چند دقیقه بعد یک روحانی جلوی در خانه آمد و سلام و علیک کرد. من هم حالت نیم‌خیز در حال تماشای کوچه بودم. جواب سلام ایشان را دادم. گفتم: من مطهری هستم و باید در جلسه هیات دولت با امام شرکت کنم. گفتم: ببخشید، آن حیاط رویه‌روی دفتر امام است. برخی از علما هم حضور دارند. به آنجا بروید و جای میل کنید. جلسه هیات دولت با امام که تمام شد، شما را برای دیدار با امام مطلع می‌کنم. ایشان گفتند: اما من باید در جلسه هیات دولت شرکت کنم. گفتم: به من گفته‌اند کسی را در این جلسه راه ندهم. آقای مطهری گفت: چه کسی این حرف را به شما زده است؟ گفتم: آقای صانعی. گفتند: به آقای صانعی بگویید، مطهری برای جلسه هیات دولت آمده است، شاید مرا راه بدهند. گفتم: آقا ببخشید. ایشان به من گفتند اگر کسی سراغ صانعی را گرفت به او بگو صانعی مرده است. آقای مطهری ناامید از پرسش و پاسخ شد اما عصبانی نشد و جلوی در ایستاد. یک‌دفعه دیدم آقای توسلی با عجله از سر کوچه به سمت ما می‌دوید و فریاد می‌زد که: بگذار ایشان به داخل بروند. بازهم من اجازه ورود به آقای مطهری ندادم. در حال گفت‌وگو بودیم که آقای صانعی صدا را شنید و جلوی در خانه آمد. تا آقای مطهری را دید با ایشان سلام و علیک گرمی کرد و به من گفت: آقا رضاشا! ایشان آقای مطهری است و می‌توانند به این جلسه بروند. آقای مطهری آن روز هیچ اعتراضی به من نکرد.

## ماجرای جای ریختن امام



امام یک سماور برقی داشت که عمدتاً خودشان جای درست می‌کردند، آن هم به اندازه دو استکان چای. وقتی هم چای میل می‌کردند، همان لحظه استکان را می‌شستند و سرچایش می‌گذاشتند و مشغول قرانت قرآن می‌شدند. اگر همسر امام هم به ایشان اضافه می‌شدند، به اندازه چهار استکان چای دم می‌کردند.

هرچه خانم امام اصرار می‌کردند چای را ایشان دم کنند و بریزند، امام مانع می‌شد و می‌فرمودند: شما مهمان من هستید و وظیفه من است از شما پذیرایی کنم. اگر نفر سوم مانند مرحوم سیداحمد خمینی هم به این جمع اضافه می‌شدند، حضرت امام به اندازه شش استکان چای دم می‌کردند. یک مرتبه همسر مرحوم سیداحمد (فاطمه‌خانم طباطبایی) برای من تعریف می‌کرد که به امام اعتراض کردم چرا آقا بعد از خوردن چای این‌قدر زود استکان‌ها را می‌شوید؟ وقت که هست، چند دقیقه بعد من خودم آنها را می‌شویم. امام فرمودند: اولاً شما مهمان من هستید و نباید این کار را بکنید، ثانیاً اگر بعد از مصرف چای، استکان شسته بشود شفاف می‌ماند اما اگر چای مدتی در آن باقی بماند باعث کدر شدن استکان می‌شود.

## گفت‌گوی «جام جم» با محافظ امام (ره)

## عشق متقابل امام و مردم



حسین جودویی  
دبیر گروه تاریخ

برای آگاهی از آنچه یک انقلاب در تاریخ این سرزمین گذرنده است می‌توان به منابع مختلف و پژوهش‌های گسترده و غیره رجوع کرد، اما در این میان گاه روایت‌های شفاهی از نزدیکان تاثیرگذاران این انقلاب می‌تواند نقش موثرتری در فهم اتفاقات به ما بدهد. می‌توان نشست پای نظریات جامعه‌پژوهان تا از روند چرایی این دگرگونی‌ها مطلع شد اما گاهی هم می‌توان نشست پای حرف‌ها و خاطره‌های شخصی که نزدیک به امام (ره) بوده است. رضا فراهانی که همزمان روزنامه جام جم بود مدت‌های بسیاری را در حضور امام خمینی (ره) گذرانده است. راننده او بوده و سرشار از خاطرات ناب و ناگفته‌ای است که شنیدنش خالی از لطف نیست. فردی که پیش از ورود حضرت امام (ره) به ایران به کمیته استقبال از او می‌پیوندد و تا همین امروز هم در خدمت خانواده ایشان است.

## [۱] چگونه وارد حلقه محافظان امام خمینی (ره) شدید؟

قبل از ورود حضرت امام (ره) به ایران، من از قم به تهران مراجعت کردم. توسط یکی از دوستان با اعضای کمیته استقبال از امام آشنا شدم. یکسری گزینش‌های ابتدایی داشت که پس از تأیید، افراد به فرودگاه فرستاده می‌شدند. در آنجا هم بحث حفاظت از ساختمان فرودگاه و مباحث امنیتی که در مسیر حرکت امام باید رعایت می‌شد، در همان یکی دو روز ابتدایی در مدرسه رفاه و علوی حضور داشتم و مجدداً به قم بازگشتم. وقتی اسفند ۵۷ حضرت امام به قم تشریف آوردند و در منزلی مستقر شدند، یک روز برای جابه‌جایی یخچال به آنجا رفتم. آنجا برای اولین بار توفیق شد از نزدیک خدمت امام برسم و از همان روزها تا به امروز در خدمت خانواده حضرت امام هستم.

## [۲] با چه مسئولیتی در خدمت امام بودید؟

به عنوان پاسدار ویژه خدمت ایشان بودم. مرحوم سیداحمد خمینی به آقای اشراقی (داماد امام خمینی) گفته بودند یک نیرو برای دم دست امام می‌خواهم که کمک ایشان باشد. آقای اشراقی هم بنده را به سیداحمد آقا معرفی کردند.

## [۳] زمانی که امام به قم بازگشتند در کجا مستقر شدند؟

قبل از آغاز نهضت، امام در محله یخچال قاضی منزلی داشتند که به خاطر سختی تردد مردم منطقه قرار شد که در آنجا مستقر نشوند. این راهم بگوییم زمان بازگشت امام به قم، تعدادی از افراد برای حفاظت و استقبال از ایشان به نزدیکی قم رفتم و همراه امام وارد قم شدیم. نزدیکی مسجد امام (جس‌ع)، ماشین پیچر شد. حالا در آن ازدحام جمعیت و شلوغی جک ماشین پیدا نمی‌شد. شاید باورتان نشود مردم با دست ماشین را مقداری از زمین بلند کردند تا ماتوناستیم لاستیک خود را عوض کنیم. به هر سختی وارد مدرسه فیضیه شدیم و از همان سمت به حرم حضرت معصومه مشرف شدند. بعد از آن امام به منزل حاج قاسم دخیلی رفتند. دو هفته آنجا بودیم که امام پیغام دادند در این منزل نمی‌توانند بمانند.

استدلال‌شان این بود خانه خیلی اعیانی و تزئیناتش زیاده است و برای من طلبه مناسب نیست. یا جای دیگری برای من تهیه کنید؛ یا به منزل خودم در یخچال قاضی می‌روم. به همین دلیل به منزل آقای مومنی در خیابان ناصر رفتم. بعد از دو هفته کم‌کم منزل مرحوم آیت‌ا... محمد یزدی برای استقرار امام آماده شد و امام در آن منزل مستاجر آقای یزدی شدند.

## [۴] چرا منزل امام این قدر تغییر می‌کرد؟

علت تغییر مکان این بود که به دنبال مکانی مناسب برای دیدار مردم با امام بودیم. حضرت امام به یک اتاق راضی بودند حتی اگر امکانات آنچنانی هم نداشته باشد، اما ایشان به فکر مردمی بود که برای ملاقات و دیدار می‌آمدند.

## [۵] در این مقطع امام به دیدار با علما هم تشریف می‌بردند؟

زمانی که حضرت امام به قم تشریف آوردند، علما برای دیدار با ایشان می‌آمدند. امام هم چند روز بعد متقابلاً برای پس دادن بازدید به منزل آنها می‌رفتند. از ما می‌پرسیدند که مثلاً منزل فلان آیت‌ا... کجاست. ما هم آدرس را می‌گفتم. عیاراً به دوش می‌انداختند و راه می‌افتادند، ما هم به دنبال امام می‌رفتم. گاهی هم به ما تذکر می‌دادند که به دنبال‌شان نرویم. همین که امام تنها در کوچه رویت می‌شدند، مردم به سمت‌شان هجوم می‌آوردند و شروع به بوسیدن و بوییدن امام

## آغاز دیدارهای حضرت امام

از زمان استقرار ایشان در منزل آقای یزدی دیدار با شخصیت‌های سیاسی داخلی و خارجی و گروه‌های مردم خیلی پرشورتر برگزار شد. از اقوام مختلف کرد، لر، عرب، بلوچ و... به صورت دسته‌های بزرگ و جمعیتی برای بیعت با امام به آنجا می‌آمدند. وقتی افراد برای دیدار با امام به منزل می‌آمد، ابتدا جلوی منزل توسط نیروهای مسئول حفاظت بازرسی می‌شدند. چون آن روزها سلاح دم دست مردم زیاد بود، بعضاً سلاح افراد را می‌گرفتیم و به داخل برای دیدار با امام می‌آمدند. بعضاً هم

شدند. این ساختمان کوچک بود و اصلاً مناسب نبود. بعد از مدتی امام به حاج‌احمد آقا فرمودند اینجا محله خوبی نیست و نمی‌توانم در اینجا باشم. مجدداً دوستان به دنبال مکان مناسبی برای حضرت امام بودند. با معرفی آقای سیدمهدی امام‌جمارانی مکانی برای امام در نظر گرفته شد تا خانواده و امام و حسینی‌ای برای سخنرانی امام در جماران در نظر گرفته شد. وقتی موضوع را با امام مطرح کردند، ایشان به حاج‌احمد آقا فرمودند: «من مشکلی ندارم، مادران را به آنجا ببرید، اگر ایشان پسندید می‌هم می‌آیم.» به‌هرصورت امام به جماران آمدند و ۱۰ سال پایانی عمر را در همان مکان ماندند و هیچ‌گاه از آنجا خارج نشدند.

## [۶] امام در جماران با چه مسئاجر بودند؟

بله. صاحبخانه امام شخصی به‌نام سیدحسن بنا از اهالی همدان بود. هر سال که زمان تمدید اجاره‌خانه می‌شد، سیدحسن را به جماران دعوت می‌کردند و او با امام دیدار داشت. سیدحسن می‌گفت تا هر زمانی که امام می‌خواهند، می‌توانند در این خانه سکونت کنید. امام فرمودند: «شما که تنها از این خانه منفعت نمی‌برید، خانواده شما هم ذی‌نفع هستند و باید راضی بشوند.» قرار شد افرادی که از این خانه ذی‌نفع هستند به دیدار امام بیایند. آقای سیدحسن خیلی زنگ می‌بود. به این بهانه تمامی اعضای خانواده خودش اعم از خواهر، برادر و زن و فرزندانش را به دیدار امام آورد. اینها پیش امام می‌نشستند و جای می‌خوردند و خوش‌وبش می‌کردند و قرارداد اجاره سال بعد را می‌نوشتند. نکته جالب اینجا بود که شخص امام هر سال مبلغ اجاره را افزایش می‌دادند.

## [۷] پول اجاره‌خانه چگونه پرداخت می‌شد؟

امام خودشان پرداخت می‌کردند. اولاً خیلی از افراد نذر امام می‌کردند. ثانیاً خیلی از تجار سراسر دنیا برای امام هدیه می‌فرستادند اما هر آنچه هدیه‌دهندگان برای امام ارسال می‌شد، حضرت امام آن را خرج مردم می‌کردند. مثلاً در فلان منطقه سیل یا زلزله آمده بود امام به صورت ناشناس برای آنجا پول و امکانات ارسال می‌کردند. از این‌گونه کمک‌های ناشناس به جبهه‌های جنگ هم انجام می‌شد. مثلاً خانواده امام، پول جمع می‌کردند و برای رزمنده‌ها آجیل می‌خریدیم. امام هم در این کار سهم می‌شدند. موقع بسته‌بندی هم خودشان برای کمک کردن زمان می‌گذاشتند. امام دم کشمش‌ها و پوست بسته‌ها را جدا می‌کردند و مغز آن را در بسته می‌گذاشتند. یک‌بار به ایشان اعتراض شد که چرا دم کشمش‌ها را جدا می‌کنید؟ ایشان فرمودند: رزمنده‌ها باید راحت این آجیل را استفاده کنند و مشکلی برای خوردن آن نداشته باشند.

## [۸] در جماران جلسات مسئولان برگزار می‌شد. شما در مورد حواشی آن خاطره‌ای دارید؟

جلسات زیادی برگزار می‌شد، از حضور سران سه قوه بگیرد تا جلسات نظامی در مورد جنگ و جبهه. در یکی از این جلسات که مسئولین حضور داشتند، یکی از آقایان در مورد حضور ناوهای آمریکایی در خلیج فارس گزارش دادند. امام خوب به حرف آن آقا گوش دادند و بعد فرمودند: ناوهای آمریکایی را بریزید. بعد از این صحبت امام، نفر دوم شروع به صحبت در مورد عواقب زدن ناو آمریکایی در خلیج فارس کرد. امام کشتن به صحبت‌های این فرد گوش دادند و برای بار دوم محکم‌تر فرمودند: ناوهای آمریکایی را بریزید. سومین فرد شروع به صحبت کرد. به قول قدیمی‌ها بالاتر از سیاهی که رنگی نداریم، این فرد سیاه‌ترین موضوعات و عواقب شلیک به ناو آمریکایی را گفت. امام این مرتبه هم با دقت به صحبت‌ها گوش دادند و فرمودند: «ناوهای آمریکایی را بزنید». جلسه تمام شد و آقایان رفتند. (اما به ناوهای آمریکایی شلیک نشد)

## [۹] زمانی که امام در بیمارستان قلب تهران بستری بودند، اولین انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود. یادتان هست امام چگونه رای دادند؟

وقتی صندوق رای‌گیری را برای امام آوردند. خالی بود، چون اینها می‌خواستند متوجه شوند حضرت امام به چه کسی رای می‌دهد. امام به سیداحمد آقا فرمودند: «مردم در بیمارستان رای داده‌اند؟» حاج احمد آقا گفتند: نه آقا! صندوق خالی است. امام فرمودند: صندوق را ببرید تا مردم رای بدهند و آخرین نفر برای من بیایورید. بعد از ساعتی صندوق رای را آوردند. امام رای خود را به صندوق انداخت و به حاج احمد آقا فرمود: صندوق را کاملاً تکان بدهید. این کار امام به این دلیل بود که کسی از رای ایشان مطلع نشود.

## [۱۰] یکی از مهم‌ترین دیدارهای حضرت امام در جماران، بحث دیدار با آقای ادوارد شوراندازه (وزیر روابط خارجی اتحاد جماهیر شوروی) است. شما آن روز را به یاد دارید؟

آن روز شوراندازه همراه دکتر ولایتی و جمعی از دیپلمات‌های شوروی برای دادن پاسخ نامه امام به جماران آمدند. من هم دوربین به دست مشغول عکس گرفتن از آنها بودم و گاهی به داخل اتاق امام



می‌رفتم و از ایشان عکس می‌گرفتم. دو صندلی در بالکن برای آقای ولایتی و شوراندازه گذاشته شد تا آنها بنشینند. شوراندازه روی صندلی نشست و ایستاده و حیرت زده در حال تماشای در و دیوار بود. خودش بعدها در خاطراتش گفته بود تمام کاخ‌های دنیا را دیده‌بودم اما برای اولین در طول عمرم در حیاط منزل امام بین زمین و آسمان حیرت زده مانده بودم. به هر صورت روی صندلی نشست و سرگردان ایستاد. حاج عیسی (خادم امام) برای این آقایان از جمله شوراندازه جای آورد. بعد قندان را جلوی آقایان یکی‌یکی گرفت تا رسید به آقای شوراندازه

تا او دستش را دراز کرد که قند بردارد، حاج عیسی قندان را به طرف خودش کشید و دو دانه قند انتخاب کرد و به شوراندازه داد. شوراندازه یک نگاهی به حاج عیسی کرد و با دست اشاره کرد که قند نمی‌خواهد. شوراندازه بدون قند چای را خورد. حاج عیسی که از بالکن پایین آمده او گفتم چرایی این کار را کردی؟ حاج عیسی گفت این آقا کمونیست و دشتن نجس است، نمی‌خواستم قندها را

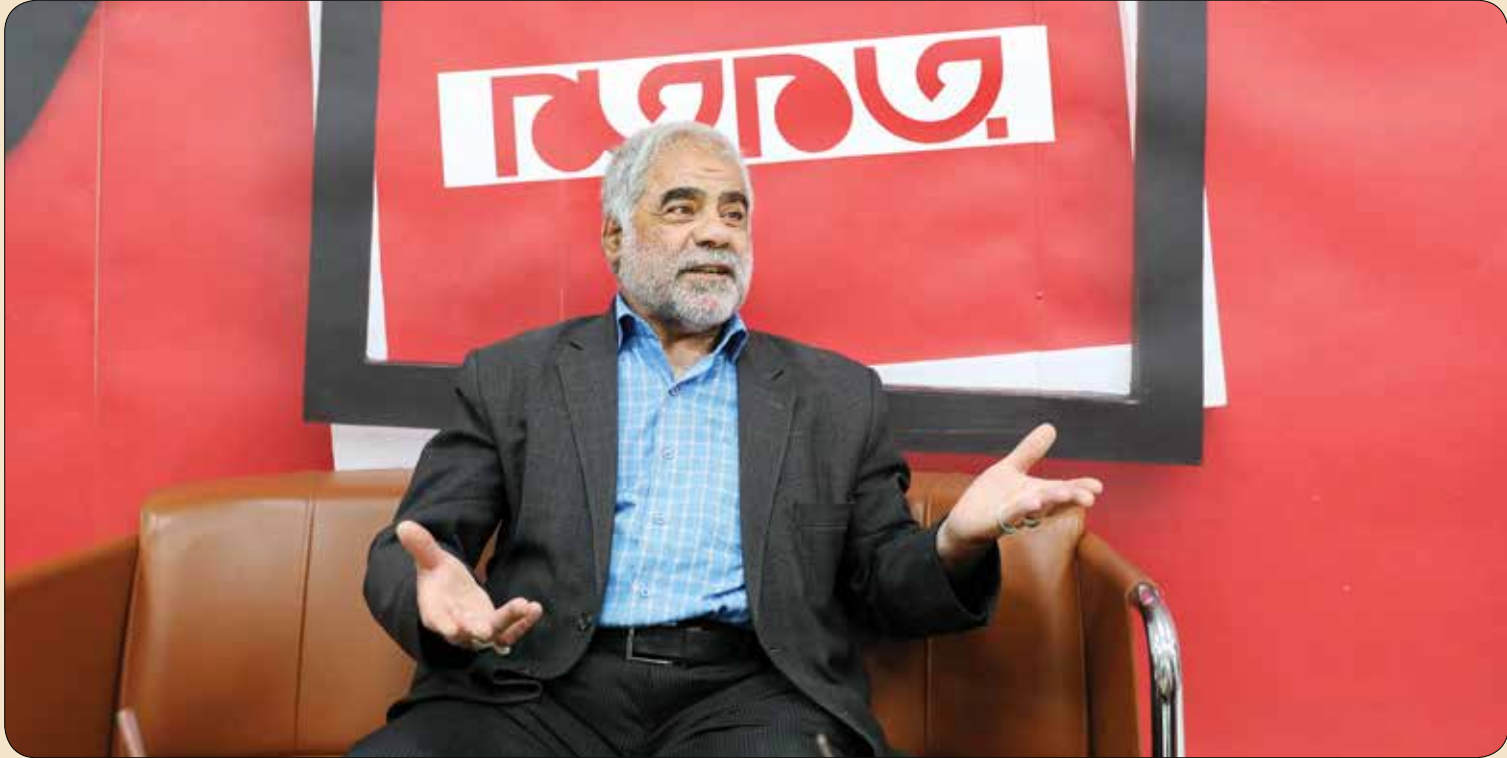
نخس کند. بعد از مدتی اجازه ورود به اتاق داده شد و حضرت امام هم تشریف آوردند. شوراندازه روی صندلی نشست و شروع کرد به خواندن نامه‌ای که حزب کمونیست در پاسخ نامه امام نوشته بود. بعد از صحبت‌های کوتاه او، امام فرمود: «من به شما در مورد مسائل بزرگ‌تری صحبت کردم و دنیای بزرگ‌تری که پس از مرگ است را به شما متذکر شدم.» شوراندازه مجدداً شروع به خواندن نامه کرد. امام دوباره جملات خود را در مورد دنیای پس از مرگ و کمونیست تکرار کرد. شوراندازه هم همان حرف‌ها را می‌خواست تکرار کند که حضرت امام از روی صندلی‌شان بلند شد و صحبت‌های او را قطع کرد.



برای خواندن متن کامل گفت‌وگو  
کیواکد را اسکن کنید



برای دیدن فیلم گفت‌وگو  
کیواکد را اسکن کنید



از حاحم جمعیت در یک مقطعی آن قدر زیاد شد که برای کنترل مردم مجبور شدیم سرکوجه محل استقرار امام از نرده استفاده کنیم. شب و روز افراد می‌آمدند و شعار می‌دادند که تا امام را نبینیم از اینجا نمی‌رویم. بچه‌ها نرده را سرکوجه می‌گذاشتند که سرو صدا امام را آذینت نکند. یک روز امام سرزده و بدون هماهنگی در منزل را باز کردند و داخل کوچه را دیدند. متوجه حضور مردم در پشت نرده‌های سرکوجه شدند. خیلی از این حرکت ناراحت شدند و به نیروهای حفاظت فرمودند دیگه حق ندارید جلوی مردم را بگیرید. چند روز بعد مجدداً وقتی این نرده‌ها را دیدند با عصبانیت فرمودند: نرده‌ها را همین الان جمع کنید وگرنه خودم اقدام می‌کنم. امام واقعا عاشق مردم بودند و مردم هم برای دیدن امام سر پا نمی‌شناختند.

درخواست گرفتن عکس با امام را داشتند و صورت امام را می‌بوسیدند، ایشان هم هیچ اعتراضی نمی‌کردند. در آن مقطع حافظ امام خدا بود چون واقعا هیچ کاری از کسی بر نمی‌آمد. بعضاً از حاحم جمعیت آنچنان زیاد می‌شد که نیروهای حفاظت کاملاً غافلگیر می‌شدند. یک خاطره از همین روزها برایتان بگویم. امام برای دیدار با مردم بعضاً به پشت بام می‌رفتند تا جمعیتی زیاد که آمده بودند، بتوانند ایشان را زیارت کنند. مدل قبای روحانیت به گونه‌ای است که زیر بغل لباس چاک وجود دارد. امام در حال دست تکان دادن برای مردم بودند که خانم مسنی شروع کرد به صحبت کردن؛ فریانت برم امام، خانمت همراهت نبود تا زیر بغلت که پاره شده رو بدوزد. (خنده)